

با خبریت خوردن جبهه ملی و دستگیری شماری از رهبران آن، زمینه برای برکناری دکتر امینی فراهم گردید. شاه، که دکتر امینی را نخست وزیر تحمیلی از سوی آمریکا می‌دانست، با ادامه زمامداری او موفق نبود و میل نداشت اصلاحات و رفورم مورد نظر واشینگتن به وسیله دولت امینی انجام شود. از سوی دیگر، دکتر امینی نتوانسته بود پایگاه استواری در میان مردم، بخصوص روشنفکران فراهم سازد. برنامه اصلاحات ارضی او، با همه شتاب دکتر ارسنجانی مراحل اول اجرای خود را طی می‌کرد و جز معدودی از کشاورزان که صاحب زمین شده بودند، مورد حمایت طبقات متوسط جامعه شهری قرار نگرفت. افزون بر این دولت با مسائل اقتصادی و اجتماعی روزافزونی دست به گریبان بود. شدت یافتن ناآرامیها، ادامه تعطیل مجلس، توطئه محافظه‌کاران که همچنان با برنامه اصلاحات ارضی مخالفت می‌کردند و خصومت اتحاد جماهیر شوروی و تبلیغات حزب زیرزمینی توده، عواملی بودند که موجبات ناامیدی واشینگتن را از ادامه زمامداری نخست وزیر اصلاح طلب فراهم ساختند. محمد رضا شاه نیز، از امینی به عنوان عاملی به منظور منحرف ساختن انتقادهایی که علیه او می‌شد، استفاده کرد، و راه را برای رسیدن به مقاصد خود، یعنی سلطنت استبدادی، هموار ساخت.

مسافرت شاه به آمریکا

در اواخر فروردین ۱۳۴۱ (آوریل ۱۹۶۲) محمد رضا شاه، برای چهارمین بار به آمریکا مسافرت کرد. در این سفر، همسر سومش (فرح دیبا) همراه او بود. بازدید از نقاط مختلف ایالات متحده، از جمله نیویورک، هولیوود و کیپ کاناورال، بخشی از برنامه این سفر تشریفاتی بود. در دانشگاه پنسیلوانیا به شاه دکترای افتخاری داده شد. در واشینگتن، در مذاکرات با مقامات سیاسی آمریکا، مانند همیشه خواستار افزایش کمکهای نظامی گردید، دیدار او با کنندی دوستانه بود، با این حال رئیس جمهوری و مشاورانش، اولویت رفورم‌های اقتصادی و اجتماعی را بر کمکهای نظامی تأکید کردند.

روز ۱۳ آوریل، محمد رضا شاه در کنگره آمریکا نطقی ایجاد کرد. وی با اشاره به تهدید کمونیسم، به دولت ایالات متحده و نمایندگان کنگره وعده داد که «دولت او در ایجاد زیربنای استوار رفورم‌های اجتماعی، به وسیله دولت منبعث از مردم کوشش به عمل خواهد آورد»^۶.

محتمل است محمدرضا شاه در مذاکرات خود با سران دولت آمریکا، آنها را مطمئن ساخته باشد که خود، برنامه اصلاحات ارضی و رفورم اجتماعی مورد نظر واشینگتن را اجرا خواهد کرد. آمریکاییها نیز دریافته بودند که دکتر امینی قادر به تعیین اقتدار سیاسی در ایران نیست و این موضوعی بود که واقعیت داشت؛ زیرا نخست وزیر نتوانسته بود پشتیبانی وسیع مردم را کسب کند. سرانجام امینی در ۲۷ تیر ۱۳۴۱، حدود سه ماه پس از بازگشت شاه از سفر آمریکا، ظاهراً بر سر اختلاف نظر با شاه، بر سر بودجه ارتش و نیروهای انتظامی، به دنبال ۱۴ ماه زمامداری پرس و صدا، کناره‌گیری کرد و تحت نظر ساواک قرار گرفت.



پرزیدنت جان کندی و محمد رضا شاه، طی بازدید رسمی از آمریکا (کارولینای شمالی)
جانسون معاون رئیس جمهوری در عکس دیده می شود - بهار ۱۳۴۱

سید علی بن ابی طالب



www.Ketab-e-Saifi.com

تبلیغاتی



نگه به سریزه توان کرد لیک
بر سر سریزه نشاید نشست

بهار—ملک الشعرا

در تدارک

بخش اول

نخست وزیری علم

در ۲۸ تیر ۱۳۴۱ محمد رضا شاه فرمان نخست وزیری اسدالله علم را صادر کرد. علم، مالک سرشناس و متنفذ، فرد مورد اعتماد، مطیع و دلخواه شاه بود. اعضای کابینه او، از جناحهای مختلف بودند، شامل: نخبگان قدیمی، افرادی فاقد شهرت و سابقه خدمت در امور سیاسی، یا مظنون به همکاری با سازمان جاسوسی MI6 بریتانیا، و یا وابسته به لندن و واشنگتن، عضو ساواک و نیز مردانی که سابقه عضویت در حزب توده داشتند. برخی از آنها نیز در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با انگلیسیها و آمریکاییها همکاری کرده بودند. در دوران نخست وزیری علم، شاه زمام امور مملکت را در دست داشت. برای ادامه اجرای برنامه اصلاحات ارضی، حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی دولت امینی، برای چند ماه در سمت خود باقی ماند و چون با تغییرات طرح مرحله دوم اصلاحات ارضی

۱. اعضای کابینه علم، و افرادی که در ترمیم کابینه اش شرکت کردند بدین شرح بودند: وزرای دادگستری؛ دکتر محمد باهری، دکتر غلامحسین خوشبین – وزیر خارجه؛ عباس آرام – وزرای کشور؛ سپهبد صادق عزیزی، دکتر مهدی پیراسته – وزیر امنیت؛ سپهبد علی اصغر نقدی، سپهبد اسدالله صنیعی – وزیر دارائی؛ عبدالحسین بهنیا – وزیر فرهنگ؛ دکتر پرویز نائل خانلری – وزرای راه؛ مهندس داود رجبی، نصرت‌الله معینیان، مهندس حسن شالچیان – وزیر بهداری؛ دکتر ابراهیم ریاحی – وزیر پست و تلگراف و تلفن؛ مهندس هوشنگ سمیعی – وزیر بازرگانی؛ دکتر غلامحسین جهانشاهی – وزیر کشاورزی؛ دکتر حسن ارسنجانی، سپهبد اسماعیل ریاحی – وزیر کار و خدمات اجتماعی؛ عطاء‌الله خسروانی – وزیر صنایع و معادن؛ دکتر طاهر ضیائی – وزیر مشاور؛ نصرالله انظام، مسعود فروغی، دکتر غلامحسین خوشبین – قائم مقام نخست وزیر در سازمان برنامه؛ مهندس صفی اصفیاء – وزیر صنایع و معادن؛ دکتر علی نقی عالیخانی – سرپرست وزارت دارائی؛ غلامرضا برزگر – وزرای مشاور و سرپرست انتشارات و رادیو؛ جهانگیر تقاضی، نصرت‌الله معینیان – معاون نخست وزیر و سرپرست ساواک؛ سرلشکر حسن پاکروان – معاون نخست وزیر در شورای استخدام؛ دکتر منوچهر گودرزی – معاون نخست وزیر و رئیس جلب سیاحان؛ مهندس مهدی شبیانی – معاون نخست وزیر؛ دکتر علی نقی کنی.

مخالفت کرد، برکنار شد و به جای او، سرلشکر اسماعیل ریاحی، که هیچ نوع تجربه و اطلاعاتی در امور کشاورزی و اصلاحات ارضی نداشت، گمارده شد.

محمد رضا شاه، برای جلب همکاری جبهه ملی و فریب مردم، با سران جبهه ملی تماس گرفت، وعده انتخابات آزاد داد و چند پست وزارت به آنها پیشنهاد کرد که به نتیجه نرسید. با وجود پراکندگی مخالفین رژیم، نیروهای اپوزیسیون هنوز قدرتمند بودند؛ نهضت آزادی ایران، با موضع ستیزگرانه، به شاه و دولت او، اعلان جنگ داده بود؛ دکتر علی امینی، که پس از کناره‌گیری محبوبیتی کسب کرده بود، به رغم تحت نظر بودن، میدان را ترک نکرده بود. در چنین شرایطی، محمد رضا شاه با انکاء به پشتیبانی دولت آمریکا در سفر بهار ۱۳۴۱ به واشنگتن و تصمیم به کنار آمدن با دولت اتحاد جماهیر شوروی، در صدد برآمد با عنوان رهبر اصلاحات اجتماعی و سیاسی، برنامه رفورم را که با رفتن امینی ناتمام مانده بود، به عنوان «انقلاب سفید») اجرا کند.

اجرای برنامه «انقلاب سفید» مستلزم هموار ساختن موائع و مشکلات عدیده داخلی و خارجی بود. از لحاظ خارجی، شاه از پشتیبانی سیاسی و کمکهای اقتصادی - نظامی آمریکا در دولت کندي سود می‌برد؛ به دولت اتحاد جماهیر شوروی — که پس از امضای پیمان نظامی با آمریکا در سال ۱۳۳۸ (۱۹۵۹) روابط دوکشور تیره شده بود — تزدیک شد و در صدد بهبود روابط با مسکو برآمد. این سیاست، موضع رژیم او را در آزادی عمل بیشتر برای سرکوب مخالفان تقویت می‌کرد و تبلیغات شورویها، و عوامل وابسته به آنها را علیه شخص او، متوقف می‌ساخت. رهبری حزب توده را بیش از پیش بی اعتبار می‌نمود، روحیه افراد حزب توده و نیز، مردم فراموشکار ایران را، که به علت یأس ناشی از اختناق و سرکوب سالهای بعد از کودتا، خصومت اتحاد جماهیر شوروی نسبت به رژیم شاه را، نشانه هواخواهی مسکو از ملت‌های زیر استم می‌دانستند، تضعیف می‌کرد و آنها را ناامید می‌ساخت.

«انقلاب سفید» می‌توانست محمد رضا شاه را، رهبری مقتدر، نیکخواه، متوفی و روشنفکر به جهانیان معرفی کند. کشاورزان ساده‌دل، قانع و حق شناس ایران را، لااقل برای چند سالی، به پشتیبانی او برانگیزد. مالکان و محافظه‌کاران متند را، که مانع بزرگی در برابر اقتدار او بودند، از سر راه بردارد. قشراهای متوسط جامعه، بازاریان، کسبه، بخصوص پیشوایان مذهبی را، که در گذشته به صورت یک نیروی سنتی در امور مملکت مداخله می‌کردند، از صحنه خارج کند. مهمتر از همه، نیروهای اپوزیسیون را که خواستار

آزادی و دموکراسی بودند و جناح چپ آن، شاه را نماینده طبقه فئودال و فرمانبردار امپریالیسم غرب می‌دانستند، سرجایشان بنشاند.

سفر جانسون به ایران

کناره گیری دکتر علی امینی، در واشنگتن، به نشانه عدم موفقیت برنامه رفورم در ایران تلقی شد. گزارش سازمان اطلاعات آمریکا، در بررسی که سه هفته پس از نخست وزیری اسدالله علم درباره اوضاع ایران به عمل آورد، از ناآرامیهای فراینده در آینده حکایت می‌کرد. در این گزارش گفته شده بود:

«.... ما همچنان ارزیابی گذشته خود را مبتنی بر غیرقابل اجتناب بودن تغییرات وسیع سیاسی و اجتماعی در ایران، تأکید می‌کنیم.»^۲

در اوت ۱۹۶۲ (مرداد ۱۳۴۱) لیندون جانسون^۳ معاون رئیس جمهوری آمریکا، برای بازدید اوضاع ایران، عازم تهران شد؛ در این سفر، که به توصیه کنندی صورت گرفت، جانسون دو مأموریت داشت؛ مطمئن ساختن شاه نگران ایران از ادامه پشتیبانی دولت ایالات متحده، و تشویق او به اجرای برنامه رفورم‌های اقتصادی - اجتماعی اساسی.

در دستورالعمل رئیس جمهوری آمریکا گفته شده بود «به شاه تأکید شود که تمایل ما، کوشش در ادامه پیشرفت و اجرای برنامه‌های رفورم است [....] به گمان ما، اهمیت مسائل داخلی ایران، بیش از هر نوع تهدید خارجی است...»^۴

جانسون و همراهان وی ظهر روز ۲۴ اوت ۱۹۶۲ (مرداد ۱۳۴۱) وارد تهران شدند. معاون رئیس جمهوری در روزهای ۲۵ و ۲۶، با شاه و مقامات رسمی ایران دیدار و مذاکره کرد. از چند خیابان و نیز بازار تهران، بازدید به عمل آورد. با مردم دست داد، صحبت کرد و به آنها هدایایی داد. مردم تهران که از حضور بی‌تكلف معاون رئیس جمهوری آمریکا در شهر، شگفت‌زده شده بودند، به گرمی از وی استقبال کردند. جولیوس هلمز^۵ سفير آمریکا که در این بازدیدها جانسون را همراهی کرد و تحت تأثیر

2. Central Intelligence Memorandum, Abbot E. Smith to the Director, Aug. 16, 1962, Vice Presidential Security file, Vice President Travel, V.P. Johnson's Trip to Middle East, Aug—Sept. 1962, Box 2, Lyndon B. Johnson Presidential Library, Austin, Tex.
3. Lyndon B. Johnson
4. Memorandum «Substantive Points to Make to the Shah.» in Ibid.
5. Julius C. Holmes

برخورد گرم و دوستانه اهالی تهران، با معاون رئیس جمهوری آمریکا قرار گرفته بود، در گزارشی به واشنگتن گفته بود: «حتی فرمانده گارد شاه نیز از برخورد مردم با جانسون، شگفت‌زده شده بود.»^۶

محمد رضا شاه، از پیام صریح جانسون چندان راضی و خوشحال نشد. معاون رئیس جمهوری آمریکا در مذاکراتش با شاه سعی داشت او را قانع کند که قدرت ارتش ایران باید با پیشرفت‌های اقتصادی در کشور هماهنگ باشد. جانسون طی اقامت در تهران پنج بار سخنرانی کرد، وی در هر یک از گفته‌های خود اهمیت اجرای برنامه رفورم و عدالت اجتماعی را تأکید نمود. جانسون در ضیافت شام رسمی ۲۵ اوت، با صراحة بیشتری سخن گفت. در گزارش سفير آمریکا به وزارت خارجه درباره سخنرانی معاون رئیس جمهوری گفته شده است: «(معاون رئیس جمهوری) با صراحة تأکید نمود که حفظ استقلال و تمامیت ایران منوط است به پیشرفت اصلاحات و سلامت اقتصاد جامعه و عدالت اجتماعی....) وی افزود: «ایالات متحده آمریکا اخیراً دولت از نیروهای خود را که در برلن در حالت فوق العاده بودند، به منظور کاهش هزینه‌های دفاعی، از سرویس خارج کرده است.»^۷

معاون رئیس جمهوری آمریکا، هنگام ترک ایران با اشاره به پیام واشنگتن ویکسان بودن دیدگاه‌های رهبران ایران و ایالات متحده آمریکا، اهمیت لزوم اجرای برنامه‌های رفورم اجتماعی را تأکید نمود و در پایان، به آن بخش از سخنان کندی در مراسم سوگند رئیس جمهوری در کاخ سفید اشاره کرد که گفته بود: «اگر یک ملت آزاد نتواند به گروهی از کشورهای فقیر و نیازمند کمک کند، قادر به حفظ و حراست محدودی کشور ثروتمند نیز نخواهد بود.»^۸

اصلاحات اجتماعی با توصل به زور!

دولت کندی انتظار داشت برنامه اصلاحات اجتماعی در ایران، به وسیله محمد رضا شاه پیاده شود؛ بنی‌آنکه در ساختار رژیم استبدادی شاه تغییرات اساسی انجام گیرد؛ به بیان

۶. تلگرام جولیوس هلمز به وزارت خارجه آمریکا، ۲۵ اوت ۱۹۶۲. اسناد وزارت خارجه آمریکا، کتابخانه کنگره، واشنگتن دی.سی.

7. Ibid; p. 2.

8. Iran Almance, 1963 (Tehran: Echo of Iran, 1964), p. 173.

دیگر، برای پیشبرد برنامه رفورم لزوماً سیاست سرکوب اعمال گردد. کنندی و مشاورانش، بهترین شیوه مبارزه علیه کمونیسم را، سیاست رفورم، توأم با سرکوب می‌پنداشتند تا اگر اولی شکست خورد، نیروهای مسلح به کار گرفته شود. بدین منظور به توصیه ایالات متحده در کشورهای آمریکای لاتین و اغلب کشورهای جهان سوم برای مبارزه با کمونیسم، نیروی مخصوصی به نام: ضد شورش به وجود آمد. در ایران نیز، نیروی جدید ضد شورش، یگانهای کماندو «کلاه سبز» بودند. محمد رضا شاه، با پشت گرمی به حمایت آمریکا، برای اولین بار از این نیروی جدید برای سرکوب تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران، در بهمن ۱۳۴۰ و بهمن ۱۳۴۱، همچنین در تظاهرات و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ استفاده کرد.

روابط ایران و اتحاد جماهیر شوروی

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت اتحاد جماهیر شوروی، برای بهبود روابط خود با ایران کوششهايی به عمل آورد که منجر به امضای موافقتنامه‌ای درباره حل مسائل مرزی و مالی اتحاد جماهیر شوروی و ایران، در آذر ۱۳۳۳ (دوم دسامبر ۱۹۵۴) گردید. در این موافقتنامه دعاوی مالی ایران، مربوط به دوران اشغال ارتش شوروی در جریان جنگ جهانی پرداخت شد. در آوریل ۱۹۵۷ موافقتنامه دیگری در زمینه مبادله کالا و ترانزیت و نیز تهیه طرحهایی برای استفاده مشترک از رودخانه‌های ارس و اترک، در مناطق مرزی به امضاء رسید.

پس از انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) در عراق، و نیز، در نتیجه مذاکرات دوجانبه دفاعی ایران و ایالات متحده، روابط ایران و شوروی بار دیگر به تیرگی گرایید و دولت شوروی تبلیغات وسیعی را علیه ایران آغاز کرد. اتحاد شوروی طی بیانیه‌ای به تاریخ ۳۱ اکتبر ۱۹۵۸ به امضای پیمان نظامی دوجانبه ایران و آمریکا نیز اعتراض کرد و آن را مغایر با مصالح صلح و امنیت در خاورمیانه و مضر به روابط ایران و شوروی دانست. حدود دو ماه بعد، (ژانویه - فوریه ۱۹۵۹) مذاکراتی میان دولت ایران و هیئت نمایندگی شوروی درباره امضای پیمان دوستی و عدم تعرض انجام گرفت، همزمان با این مذاکرات، پیمان نظامی دوجانبه ایران و ایالات متحده در ماه مارس ۱۹۵۹ (اسفند ۱۳۳۸) در آنکارا به امضاء رسید.

انتشار خبر امضای پیمان نظامی ایران و آمریکا، آن هم در حین مذاکرات دولت

ایران با اتحاد جماهیر شوروی، منجر به وخامت شدید روابط شوروی و ایران گردید و غیرعادی بودن مناسبات طرفین مدت سه سال به طول انجامید. پس از کناره‌گیری دکتر امینی، اسدالله علم آمادگی دولت ایران را برای عادی کردن روابطش با دولت اتحاد جماهیر شوروی اعلام نمود. شورویها از این پیشنهاد استقبال کردند و طی مذاکراتی که از ۱۵ دسامبر ۱۹۶۲ (شهریور ۱۳۴۱) شروع شد، دولت ایران به شورویها اطمینان داد که «سرزمین ایران را در اختیار هیچ‌یک از دول خارجی، برای ایجاد پایگاه موشکی نخواهد گذاشت.»^۹

در تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۶۳ (تابستان ۱۳۴۲) نخستین قرارداد همکاری اقتصادی و فنی بین ایران و شوروی به امضا رسید. متعاقب آن، قراردادهای دیگری در زمینه ساختمان تأسیسات هیدرولیک، ذوب آهن، ماشین‌سازی، لوله گاز سراسری از جنوب ایران تا آستارا، امضا شد. مذاکره و امضای این گونه قراردادهای همکاری اقتصادی و صنعتی تا سال ۱۹۷۵ ادامه یافت و طی این دوران، مناسبات دو کشور دوستانه بود.

لیندون جانسون، معاون رئیس جمهوری آمریکا در بازدید از تهران — تابستان ۱۳۴۷





محمد رضا شاه هنگام اعطای ملوكات استاد مالکیت اراضی مزروعی به کشاورزان!

بخش دوم

رفراندوم بهمن ۱۳۴۱

محمد رضا شاه، پس از انتصاب علم به نخست وزیری، با تسلط بر ارتش، ساواک و نیروهای انتظامی، در صدد برآمد برنامه رفورم مورد نظر واشنگتن را زیر نظر خود پیاده کند و با عنوان رهبر اصلاحات اجتماعی و سیاسی ایران به رویاهای بی‌پایه اش، جامه عمل پیوшуند. مهمترین اهرمی که شاه برای انجام این منظور می‌توانست به آن تکیه کند، پشتیبانی دولت ایالات متحده آمریکا بود. لیندون جانسون معاون رئیس جمهوری، که در سفر تابستانی خود به تهران، تحت تأثیر میهمان نوازی سخاوتمندانه دربار شاهنشاهی قرار گرفته بود، در ستایش از شاه، او را به عنوان یکی از رهبران قدرتمند ضد کمونیسم جهان سوم و متعدد مورد اعتماد ایالات متحده دانست.^۱ مک‌نامارا^۲ وزیر دفاع نیز ضمن گزارش به کمیته خارجی سنای آمریکا، ایران را در اجرای رفورم‌های اقتصادی و اجتماعی، به رهبری شاه، کشور نمونه معرفی کرد.^۳

شاه، که به عمق نارضایی مردم آگاه بود، در صدد برآمد از نفوذ جبهه ملی در جامعه استفاده کند و با واگذاری مناصب و پستهایی به چند تن از رهبران جبهه، با آنها معامله نماید. بدین منظور، اسدالله علم را مأمور کرد با اللهیار صالح تماس بگیرد و درباره پیشنهادش با او مذاکره به عمل آورد. این مذاکرات در سه نوبت، در منازل علم و صالح، تحت عنوان: گفتگو و صرف «آبگوشت ولایتی» صورت گرفت ولی چون جبهه ملی با پیشنهاد شاه موافقت نکرد، مذاکرات بدون اخذ نتیجه پایان یافت.^۴

1. The Eagle and the Lion, p. 141.

2. McNamara

3. The United States and Iran, A Documentary History, Prepared in Association with the world studies program, the Center for Strategic and International Studies, Georgetown University, 1980, p. 348—9.

4. ملاقات و مذاکره علم و نمایندگان جبهه ملی، با تصویب شورای جبهه انجام گرفت. مذاکره کنندگان جلسه اول (۲۵ شهریور ۱۳۴۱) اللهیار صالح و دکتر مهدی آذر و در جلسه بعد صالح و مهندس عبدالحسین خلیلی بودند. علم پیام شاه را با این بیان اظهار می‌کند: «... می‌فرمایند اینها (جبهه ملی)

جبهه ملی در اعلامیه‌ای به تاریخ ۷ آذر ۱۳۴۱ خبر مذاکرات نماینده‌گان جبهه را با اسدالله علم نخست وزیر جهت اطلاع عموم منتشر کرد. در این اعلامیه، پس از اشاره به چند اصل از قانون اساسی، و مسئولیت وزیران در برابر پارلمان و عدم مداخله شاه در امور مملکت و نیز لزوم آزادیهای مصريح در قانون اساسی و اشاره به نابسامانیهای مملکت طی ۹ سال گذشته، گفته شده بود:

→

«آیت» (دارانی - سرمایه) مملکت هستند. در میان مردم و خارج شهرت و اعتبار دارند و باید از تجارب آنها در خدمات دولتی استفاده شود....» سپس علم موضوع انتخاب یک شخصیت شایسته را به عنوان مریبی برای ولیعهد مطرح می‌کند و می‌گوید «پیشنهادات زیادی شده، و همگی آقای صالح را تأیید کرده‌اند و اعلیحضرت فرموده‌اند: او خوب است ولی احتمال دارد قبول نکند. باید با خودش صحبت کرد....» صالح در پاسخ به پیشنهاد علم یادآور می‌شود که در حال حاضر قبول خدمت و مسئولیت بسیار مشکل است، مگر اینکه به افکار عمومی مردم و انتظارات عامه توجه شود. در مورد مریبی بودن ولیعهد هم پاسخ نمی‌دهد.

در جلسه دوم، صالح علم را برای صرف «آبگوشت ولایتی» به متزلش دعوت می‌کند. در این جلسه علم بدون مقدمه می‌گوید: «هرگاه نیمه شبی چند نفر را دستگیر کنند و همان شب آنها را اعدام کنند، دنیا بهم نخواهد خورد، مگر آنکه عقوفت شاهانه مانع از انجام چنین کاری بشود. دیگر آنکه اعلیحضرت، مشروطه‌ای را که شما می‌خواهید نخواهند داد، زیرا ایشان به یاد دارند که پدرشان چگونه کفشهای پادشاه مشروطه را جفت کردند و او را با تفاهر به احترام و فرمانبرداری تا مرز ایران بدرقه کردند و بعد از رفتش، مانع بازگشت او به ایران شدند و مجلس هم او را از سلطنت خلع کرد (منظور احمدشاه است). اعلیحضرت هم یکبار رفته ولی احترام ملت موجبات بازگشت ایشان را فراهم کرد. (منظور فرار شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۴۲ است)».

علم در پی مخنان خود می‌گوید «نظر اعلیحضرت این است که چند تن از برگزیدگان جبهه ملی را به مقاماتی از قبیل استانداری، سناخوری و سفارت - غیر از وزارت - منصب کنند. انتصاب به وزارت هم هیچ اشکالی ندارد ولی چون مدتی از روی کار آمدن دولت حاضر نگذشته است، تغیر و تبدیل اعضای کابینه صلاح نیست. همچنین دولت انتخابات مجلس شورای ملی و سنا را، در ایالات تهران، تبریز، اصفهان، یزد و مشهد، در اختیار جبهه ملی می‌گذارد....» (نقل به معنی).

صالح در پاسخ علم می‌گوید «جناب آقای نخست وزیر؛ ما هم می‌دانیم که با دستگیری و اعدام چند نفر در ایران دنیا بهم نخواهد خورد، ولی جبهه ملی برای احراز مقامات وزارت و سفارت و برگزیده شدن به وکالت و سناخوری تشکیل نشده است. ما، به طوری که می‌دانید خواستار حکومت قانونی به شیوه دموکراسی هستیم و مرامعان اصلاح مملکت و اجرای کامل قانون اساسی و انتخابات آزاد است [....] من موضوع را در شورای جبهه ملی مطرح می‌کنم و شرایطی را که خواسته جبهه ملی است، پس از بررسی، تقدیم می‌کنم تا به نظر اعلیحضرت بررسانید. پس از آنکه معظم له آن شرایط را ←

«.... جبهه ملی تاکنون موفق شده است نگذارد امید مردم نسبت به استقرار حکومت ملی مبدل به یأس شود و کار مملکت به آشتفتگیهای غیرقابل اداره و جبران بکشد. به همین منظور وقتی آقای علم، که ظاهراً عنوان نخست وزیری دارد، اظهار تمایل به مذاکره با جبهه ملی نمود و اظهار داشت اعیان‌حضرت مایلند به افکار و عقاید جبهه ملی احترام بگذارند و از همکاری جبهه ملی به نفع مملکت استفاده شود، هیئت اجرائی جبهه ملی، با اینکه به احتمال قوی می‌دانست چنین مذاکره‌ای ثمر بخش نخواهد بود، زیرا نه جبهه ملی می‌توانست از هدفهای اصولی خود، که در رأس آن حکومت مردم بر مردم است صرفنظر کند، و نه اعیان‌حضرت با چنین امری، یعنی اجرای قانون اساسی موافقت می‌نمودند، مع ذالک، برای آنکه حسن نیت خود را به هموطنان و جهانیان نشان دهد، و راه هرگونه القاء شباهی را مسدود کند، آقایان اللهیار صالح رئیس هیئت اجرائی جبهه ملی و دکتر آذر، عضو هیئت اجرائی را به نمایندگی برای مذاکره با آقای علم انتخاب کرد و چند جلسه به مذاکره پرداختند و در جلسه سوم که آقای علم تکلیف کردند که با شخص اعیان‌حضرت در این خصوص مذاکره شود، هیئت اجرائی جبهه ملی، حدود مذاکرات را که نمایندگان جبهه ملی می‌توانند در آن حدود مذاکره و گفتگو کنند، به صورت يادداشتی در سه قسمت به این شرح:

۱. جبهه ملی معتقد است که باید قانون اساسی را محترم و معتبر دانست و رعایت اصول آن را، که مخصوص حفظ سلطنت مشروطه و ملت است، صادقانه عهده‌دار بود.

۲. جبهه ملی، به حکم قانون اساسی و با توجه به مقتضای حکومت مشروطه،

قبول و امضا کردند، جبهه به خدمتگزاری خواهد پرداخت....»

چند روز بعد، متن شرایط جبهه ملی، که پس از بحث درباره مذاکرات علم و نمایندگان جبهه تهی شده بود، به شرح زیر وسیله صالح و آذر تسلیم اسدالله علم گردید. این شرایط عبارت بودند از: ۱) اجرای کامل قانون اساسی ۲) آزاد بودن انتخابات مجلس شورای ملی و سنا و سایر انتخابات در سرتاسر کشور، ۳) عدم مداخله شاه در اموری که مسئولیت آنها بر طبق اصول قانون اساسی به عهده دولت است.

علم پس از مطالعه نامه و شرایط جبهه ملی، با تبسم می‌گوید: «نامه را هرچه زودتر به عرض خواهم رساند» ولی هیچ گاه پاسخی به پیشنهاد جبهه ملی داده نشد و چند ماه بعد، همه اعضای شورای مرکزی دستگیر شدند. (مصاحبه با دکتر صدیقی، تهران، مهرماه ۱۳۶۹ و خاطرات دکتر مهدی آذر، مجله آینده، جلد ۱۵ شماره ۱ و ۲، سال ۱۳۶۸).

اجرای فوری انتخابات را واجب می‌داند.

۳. جبهه ملی، طرفدار اجرای اصلاحات و مبارزه با فساد است و وجود آزادیهای قانونی و پارلمان ملی را از لوازم تحقق یافتن اصلاحات و هماهنگی بین ملت و دولت و جلوگیری از ائتلاف بیت‌المال عمومی می‌داند.» تسلیم آقای علم نمود و پاسخی از طرف ایشان نرسید. تا آنکه اخیراً بار دیگر خواستار ملاقات شدند، ولی در این نوبت هم نتیجه‌ای که با اصول هدفهای جبهه ملی سازگار باشد به دست نیامد. در ضمن مذکرات، آقای علم اظهار داشتند پافشاری جبهه ملی به اینکه اعلیحضرت باید سلطنت نمایند نه حکومت، عملی نبوده و با واقعیت منطبق نیست. ولی نمایندگان جبهه ملی به این تذکر پاسخ دادند که برای جبهه ملی قبول چنین امری، که مخالف قانون اساسی و مقتضای حکومت مشروطه سلطنتی و به مصلحت ملک و ملت و سلطنت نمی‌باشد، امکان‌پذیر نبوده و نیست و ادامه چنین وضعی را موجب وخامت بیشتر اوضاع می‌داند....»

هیئت اجرائی جبهه ملی ایران^۵

کنگره جبهه ملی

در حینی که شاه و دولت علم برنامه رفراندوم و «انقلاب سفید» را تهیه می‌کردند، رهبران جبهه ملی در تدارک برگزاری اولین کنگره جبهه بودند. از یکصد و هفتاد و پنج تن نمایندگان گروههای وابسته به جبهه ملی برای شرکت در کنگره، دعوت به عمل آمد.^۶ گفتنی است که همه مدعوین (از جمله دانشجویانی که در خارج از کشور تحصیل می‌کردند از بیم ممانعت از بازگشت) در کنگره حاضر نشدند. از ۳۵ تن اعضای هیئت دانشجویان، ۲۹ تن از دانشجویان دانشگاه تهران بودند. بدین ترتیب، چون فعالیت جبهه ملی در شهرستانها محدود بود، اکثریت قریب به اتفاق اعضای کنگره را نمایندگان گروههای وابسته به جبهه در تهران تشکیل می‌دادند.^۷

از نهضت آزادی ایران چهار تن؛ بازرگان، یبدالله سحابی، طالقانی و حسن نزیه

۵. اعلامیه جبهه ملی ایران، هفتم آذر ۱۳۴۱.

۶ و ۷. ترکیب اعضای هیئت‌های نمایندگی گروههای مختلف بدین شرح بود: دانشجویان ۳۵ تن؛ بازیابان ۱۰ تن؛ کارگران ۱۰ تن؛ شوراهای محلی ۱۰ تن؛ معلمان ۸ تن؛ اصناف ۷ تن؛ کارمندان دولتی ۵ تن؛ کارکنان بخششای خصوصی ۵ تن؛ سازمان ادارات ۷ تن؛ بخششای حومه ۹ تن؛ روحانیون ۲ تن؛ سازمان زنان ۲ تن؛ ورزشکاران ۲ تن؛ دانشجویان خارج از کشور ۷ تن.

دعوت شده بودند. چند تن از فعالان نهضت آزادی، مانند عباس شبیانی، عزت الله سحابی و محمد مقدم نیز که عضو دانشجویان جبهه ملی بودند، به عنوان اعضای هیئت دانشجویان، در کنگره حضور یافته‌ند.

روز ۴ دیماه ۱۳۴۱ اولین کنگره جبهه ملی، در منزل حاج حسن قاسمیه (تهران پارس) به ریاست اللهیار صالح آغاز به کار کرد. نخست دکتر محمد مصدق، که در احمدآباد تحت نظر بود، به رهبری افتخاری جبهه ملی انتخاب گردید. سپس ۳۵ تن اعضای شورایعالی با رأی مخفی برگزیده شدند.^۸ قرار شد شورایعالی ۱۵ تن دیگر را به عضویت شورا انتخاب کند.

کار کنگره از ۴ الی ۱۱ دی به طول انجامید. بحث و گفتگو و مشاجره درباره این موضوع که جبهه ملی یک سازمان واحد باشد (نز دکتر خنجی) یا ترکیبی از احزاب و گروههای سیاسی (نز دکتر مصدق) مهمترین مسئله مورد اختلاف در کنگره بود. صالح و سنجابی طرفدار تغییر ساختار جبهه، به یک حزب واحد بودند و در کنگره، اکثریت داشتند. موضوع عضویت نهضت آزادی در جبهه، یکی دیگر از مسائل جنجال برانگیز بود.

مخالفین حزب واحد، یا رادیکالها، که اقلیت را تشکیل می‌دادند شامل رهبران نهضت آزادی، داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران و حسین راضی، رهبر حزب مردم ایران (نخشب در نیویورک اقامت داشت) بودند. اکثریت نیرومندی از اعضای سازمان دانشجویان جبهه ملی، و هیئت نمایندگی سازمان مزبور در کنگره عموماً از نظریه اقلیت طرفداری می‌کردند.

در میان این دو جناح، چند تن بودند که سعی در تزدیک کردن نظریات اقلیت و

۸. اسامی ۳۵ تن منتخبین اعضای شورایعالی جبهه ملی به شرح زیر بود:

- (۱) مهندس کاظم حسینی (۲) اللهیار صالح (۳) پارسا (۴) باقر کاظمی (۵) حاج سید جوادی (۶) حق‌شناس (۷) مهندس خلیلی (۸) دکتر سنجابی (۹) دکتر صدیقی (۱۰) دکتر آذر (۱۱) جلال موسوی (۱۲) میرمحمد صادقی (۱۳) زیرک‌زاده (۱۴) فروهر (۱۵) منوچهري (۱۶) تختی (۱۷) بازرگان (۱۸) شاه‌حسینی (۱۹) دکتر بختیار (۲۰) آیت الله طالقانی (۲۱) حاج محمود مانیان (۲۲) گبی‌بین (۲۳) خنجی (۲۴) جلالی دماوندی (۲۵) دکتر عبدالحسین اردلان (۲۶) فریدون مهدوی (۲۷) حسن قاسمیه (۲۸) ارفع زاده (۲۹) کشاورز صدر (۳۰) نراقی (۳۱) ابراهیم کریم آبادی (۳۲) علی اردلان (۳۳) امیرعلائی (۳۴) مهندس نوشین (۳۵) دکتر مسعود حجازی.

اکثریت داشتند و در عین حال هریک از دو جناح کوشش می‌کرد این افراد را در جهت خود بکشاند. بر جسته ترین افراد این گروه کوچک ولی متند، دکتر غلامحسین صدیقی و باقر کاظمی، وزیران دولت دکتر مصدق بودند.

در پایان اجلاس روز دوم، اعضای کمیته مرکزی نهضت آزادی ایران دریافتند که بسیاری از رهبران متند جبهه ملی مخالف حضور آنها در جبهه، به عنوان یک حزب می‌باشند، لذا برای تصمیم گیری پیرامون ادامه شرکت در اجلاس کنگره و یا خودداری از آن، به گفتگو نشستند. رحیم عطائی، عزت‌الله سحابی، حسن عرب‌زاده، عباس شبانی و محمد مقدم، مخالف ادامه همکاری با جبهه ملی بودند ولی اکثریت اعضای کمیته تصمیم به ادامه همکاری با جبهه گرفت.

در سومین روز کنگره، مذاکرات طرفداران و مخالفان، درباره وضع نهضت آزادی به مشاجره کشید و مهندس بازرگان و چند تن از اعضای هیئت نهضت آزادی و دانشجویان، در اعتراض به جو حاکم در کنگره، جلسه را ترک کردند. در همین موقع، پیشنهاد عضویت نهضت آزادی ایران در جبهه ملی، که در دستور مذاکرات بود، به رأی گذاشته شد.

دکتر غلامحسین صدیقی در مخالفت با عضویت نهضت آزادی در جبهه نطق مشروحی ایراد کرد و ضمن ستایش از رهبران نهضت، از شیوه کار جناح رادیکال آن در مبارزه علیه جبهه ملی انتقاد کرد. درنتیجه پیشنهاد عضویت نهضت آزادی در جبهه ملی با اکثریت رد شد و مقرر گردید، عضویت نهضت پس از تصفیه اعضای فاقد صلاحیت خود، در شورای عالی جبهه مورد رسیدگی قرار گیرد.^۹

۹. مهندس مهدی بازرگان در مصاحبه‌ای که درباره علل اختلافات نهضت آزادی ایران و جبهه ملی دوم با مؤلف به عمل آورد گفت: «اساس اختلاف ما با آقایان بر سر «شاه» بود. ما می‌گفتیم قانون اساسی، حقوق و اختیارات شاه را مشخص کرده، حقوق ملت هم معلوم و مشخص است. شاه می‌خواهد حقوق ملت را پایمال کند و در همه امور مملکت مداخله نماید. ما، شاه را مسئول نابسامانیها و بدبختیها می‌دانستیم و می‌گفتیم باید طبق قانون اساسی سلطنت کند، ولی شاه این طور نمی‌خواست، اطرافیانش هم او را تشویق می‌کردند، زیرا به نفعشان بود.

ما می‌گفتیم چون این آقا (شاه) در همه کارهای مملکت مداخله می‌کند و مسئول همه گرفتاریهاست، باید او را متوجه کنیم، مردم را هم باید متوجه کنیم که چه کسی مسئول بدبختیها آنهاست. می‌گفتیم: باید له تیز انتقاد و حمله متوجه شخص شاه باشد، انتقاد از دولتها و

تغییر رئیس شورای اجرائی و اعضای آن، که منجر به کناره‌گیری باقر کاظمی گردید و نیز بحث و اختلاف نظر پیرامون نظریات دکتر مصدق در مورد پذیرش احزاب و سازمانهای سیاسی در جبهه، موجبات تضعیف بیشتر جبهه و سرانجام انحلال آن را فراهم ساخت. در همین اوان، موضوع همه‌پرسی مربوط به مواد ششگانه (انقلاب سفید) در شورای عالی جبهه ملی و دیگر محافل سیاسی مورد بحث و گفتگو بود. محمد رضا شاه، که رفراندوم مرداد ۱۳۳۲ مصدق را غیرقانونی و برخلاف قانون اساسی می‌دانست، اکنون با عنوان شاه غیرمسئول، قصد داشت همه‌پرسی برگزار کند و تصمیماتش را از طریق رفراندوم به صورت قانونی درآورد و با استفاده از پشتیبانی واشینگتن، راه را برای برقراری حکومت فردی، هموار سازد.

واقعیت این بود که رهبران جبهه ملی دوم در مقابل رفراندوم پرسر و صدای شاه غافلگیر شده بودند. جبهه، تا آن موقع، یعنی از آغاز زمامداری دکتر امینی و اعلام رفورم اجتماعی از سوی دولت او، استراتژی و برنامه مشخصی ارائه نکرده بود. جبهه ملی در دوره حکومت شریف امامی و سپس امینی، همه نیروی خود را بر سر شعار «انتخابات

→

نخست وزیرهایی که خود را نوکر و فرمانبردار شاه می‌دانستند چه فایده دارد؟ آقایان (جهه ملی‌ها) می‌گفتند: مبارزه با شاه بی‌نتیجه است، ما نباید با شاه، که مورد پشتیبانی خارجیهاست طرف شویم و به او بتازیم... می‌گفتند مبارزه ما باید مسالمت آمیز و در چارچوب قوانین مملکت باشد. باید با تبلیغات مداوم، مردم را بیدار کنیم و افکار عمومی جهانیان را متوجه وضع ایران نماییم. تنها فشار قدرتهای غربی، یعنی آمریکا و انگلیس، شاه را وادار به عقب‌نشینی می‌کند...» به هر حال، ما و آقایان در این مورد به توافق نرسیدیم و هریک راه خود را دنبال کردیم. رویدادهای سالهای آخر دهه چهل و دهه پنجاه، صحبت نظریه ما را به اثبات رسانید...»

در مورد پذیرفتن نهضت آزادی ایران در جبهه ملی، مهندس بازرگان گفت:

«آقایان، با حضور رهبران نهضت آزادی در جبهه مخالف نبودند، از همان ابتدای ایجاد جبهه، من در شورای عالی جبهه بودم، آنها از شیوه کار چند تن از تندروهای نهضت ناراضی و ناراحت بودند، در مواردی هم حق داشتند، زیرا بعضی از نهضتها، سران جبهه را به باد حمله و انتقاد می‌گرفتند و گاه، آنها را متهم می‌کردند. ما هم با همه کارهای آنها موافق نبودیم ولی در هر سازمان سیاسی، این گونه افراد وجود دارند، باید راهنماییشان کرد.... این را هم اضافه کنم که بیشتر آقایان سران جبهه ملی مردان باتقوی، وطن‌دوست و درستکار بودند. خلاصه راه ما و نقطه نظرهایمان یکی بود. ولی نحوه اجرای برنامه‌هایمان فرق داشت، به اصطلاح اختلافاتمان جنبه «تاکتیکی» داشت.» (مصالحه با مهندس مهدی بازرگان، تهران، ۱۸ فروردین ۱۳۷۰).

آزاد» گذاشته بود. حتی در ماههای اول حکومت اسدالله علم، که شاه در تدارک «انقلاب سفید» بود، موضع خود را در مورد برنامه رفورم شاه، اعلام نکرده بود! جبهه ملی در نهایت غافلگیری و بلا تکلیفی، در آستانه رفراندوم شاه، در تاریخ ۲ بهمن ۱۳۴۱ اعلامیه‌ای منتشر کرد که بخش عمدۀ آن در اعتراض به نبودن آزادی و دموکراسی، دخالت شاه در امور مملکت، بی‌اعتنایی به قانون اساسی و دیگر قوانین، و نیز بی‌اعتبار بودن همه‌پرسی بود. در پایان اعلامیه، از مردم خواسته شده بود که در همه‌پرسی روز ۶ بهمن بگویند: «اصلاحات ارضی آری! دیکتاتوری نه!» بخشی از اعلامیه بدین شرح بود:

«.... مردم ایران: ما به شما اعلام خطر می‌کنیم که امروز کشور ما در آستانه تبدیل رسمی رژیم مشروطیت و دموکراسی به سیستم استبداد و ارتقای است [....] دهقان هوشیار و آگاه ایرانی اجازه نخواهد داد که عنوان مصالح او، ملعنه دست دشمنان ملت گردد [....] زمین و آب، حق دهقان است. آزادی از حقوق اساسی ملت است. با الغاء رژیم ارباب و رعیتی، زمین و آب برای دهقان، دسترنج کارگر برای کارگر، حاکمیت ملت و آزادی برای همه مردم، از میان برداشتن استعمار و استثمار؛ آری — موافق.

با حکومت خودکامه و دخالت پادشاه در امور مملکت و رژیم وحشت و ترور سازمان امنیت، تسلط سیاست استعماری بر کشور، تعدی پلیس و ژاندارم و مأمور متعددی دولت در شهرها و روستاهای نه؛ مخالفم.»

هیئت اجرائی جبهه ملی ایران.^{۱۰}

جبهه ملی قصد داشت روز ۶ بهمن در اعتراض به رفراندوم، تظاهراتی ترتیب دهد، ولی کوشش فعالان جبهه در این مورد به نتیجه نرسید؛ از عصر روز ۶ بهمن ۱۳۴۱، اعضای شورای عالی، جمعی از بازاریان و تعداد زیادی از دانشجویان به تدریج دستگیر و در قزل قلعه و زندان قصر بازداشت شدند. دو روز بعد، اعلام شد که رفراندوم شاه، زیر عنوان «انقلاب سفید» با اکثریت ۹۹/۹ درصد به تأیید ملت ایران رسید!

موضع نهضت آزادی ایران، در برابر همه‌پرسی شاه، صریح و واقع‌بینانه بود؛ نهضت آزادی، انقلاب سفید را «تلاشی برای حفظ رژیم، از طریق باز کردن سوپاپهای

اطمینان» تعبیر کرد. روز ۳ بهمن ۱۳۴۱ شورای مرکزی نهضت آزادی اعلامیه‌ای زیر عنوان: ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ! منتشر ساخت. در این اعلامیه، با اشاره به محیط خفقات و ارعاب و تهدید، اقدام شاه غیرمسئول را در برگزاری همه‌پرسی خلاف قانون اساسی به توصیه آمریکا، برخلاف تمایل ملت دانست و فضاحت «انقلاب شاه» را از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی و تحلیل قرار داد. قسمتهایی از این اعلامیه بدین شرح است:

«.... عامل این انقلاب، نه دهاتیها هستند، نه شهریها، نه ملت، نه مجلس و نه دولت. یک نفر است: شخص پادشاه مملکت!

این انقلاب، یک پدیده نوظهور تاریخ است! زیرا معمولاً انقلاب دو طرف دارد و انقلاب کشته، آن طرف توسری خورده زجر کشیده، محروم شده، خشمگین شده مظلوم اجتماع است و انقلاب را در برابر طبقه قاهر غاصب حاکم ظالم انجام می‌دهد. اما امروز، هیئت حاکمه و دستگاهی انقلاب می‌نماید که تا دیروز، خود از طریق اربابها و مالکها و مأمورین دولت، یگانه حامی نظام ارباب رعیتی و فنودالیت و وکیل‌ساز و برخوردار از اقتصاد و اجحاف مالکیت و سرمایه‌داری بود و در مرحله نهایی عامل تمام فشارها و فسادها که بر رعایا و بر ملت وارد می‌آمد محسوب می‌شد. انقلاب از این بزرگتر نمی‌شود که با یک گردش کوچک زمان، ضارب خوش زبان مدافعان ضروب بی‌زبان بشود!

[....] اقبال‌ها و شریف امامی‌ها می‌آیند تا آنچه حزب و دموکراسی و انتخابات است به لجن مالی و رسوایی بکشند. با اشاعه فساد و تعییم و توسعه اختلاس‌های کلان به کلیه دستگاههای کشوری و لشکری، پرده ننگ را آنقدر بالا می‌زنند و ارکان دولت و سلطنت را علی‌رغم ادعاهای ثبات سیاسی و اجتماعی ایران آنقدر متزلزل می‌نمایند که داخل و خارج متوجه می‌شوند، می‌ترسند مبادا ملت پرمداری ایرانی کامه صبرش لبریز شود و معجزه انقلاب و قیامی آزاد سر برزند. سیاست توافقی به باز کردن یک سوپاپ خطر دیگر، در این دیگ رنگ زنگ خورده پوسیده است [....] دولت امینی را روی کار می‌آورند [....] سیاست آمریکا علاقه‌ای به شخص و طبقه ندارد. آنها برنامه می‌خواستند. طالب اصلاحات ارضی و مبارزه با فساد بودند. برای اینکه جلوی کمونیسم را بگیرند [....] دولت امینی برنامه مورد نظر آمریکا را انجام می‌داد ولی این خطر وجود داشت که برای خود احراز شخصیت و کسب وجاحت و قدرت می‌نمود و مقام سلطنت در معاق می‌رفت [....] بنابراین مسافرتی به اروپا و آمریکا به عمل آمد و وعده و قول و قراری مبادله

شد که شخص اول مملکت، شخص اول، وسط و آخر مملکت و مجری ظاهر و باطن برنامه باشد [...] نخست وزیری رفت و نوکر حلقه به گوشی به جایش نشست [...] فقط یک مدعی در میان است؛ باید او را ازین برداشته باشد، یا اسلحه را از دست و زبانش گرفت:
ملت و نهضت...، یعنی فریاد اصلاحات...»

در مورد مراجعته به آراء عمومی، در اعلامیه گفته شده بود:

«... هر فرد عادی از خود می‌پرسد، اگر رفراندوم، با مراجعته به آراء عمومی کار معجاز و صحیحی است، پس چرا همین دستگاه در محاکم به قول خودش قانونی ذی صلاحیت، جناب آقای دکتر مصدق را به جرم رفراندوم محکوم و محبوس کرد و دکتر اقبال، نوکر جان نثار، ملیون ایران را به اتهام رفراندومچی بودن از حق نماینده شدن محروم می‌کرد؟ اگر این کار بد، و خلاف قانون است، پس چطور شاه مملکت رفراندومچی می‌شود؟! سبحان الله!... این چه بام و دو هوایی است؟!»

نهضت آزادی در پایان اعلامیه ضمن محکوم کردن رفراندوم، نتیجه می‌گیرد که انقلاب باید از درون باشد، نه از بیرون. همچنین به کشاورزان که با گوسفند و گرگ آشنا هستند هشدار می‌دهد که فریب نخورند و گرگ خود را بشناسند.^{۱۱}

روز سوم و چهارم بهمن، همزمان با انتشار این بیانیه، ساواک آیت الله طالقانی، مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سحابی را دستگیر و به زندان اندانخت. در همین اوان شمار دیگری از مخالفان، از قشرهای مختلف دستگیر شدند. تنها گروهی که با شاه ورثیم او، هنوز درگیر نشده بود جناح سیاسی و مبارز روحانیت بود.

۱۱. اعلامیه شورای نهضت آزادی ایران، ۳ بهمن ۱۳۴۱ (اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱)، صفحات ۴۰۳-۴۰۴.

بخش سوم

نهضت روحانیت

پیش از شرح رویدادهای بعد از همه پرسی روز ۶ بهمن ۱۳۴۱، به ویژه قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و حوادث پس از آن، شایسته است به لحاظ اهمیت نقش روحانیت در مبارزه با رژیم شاه، جناح مذهبی و مواضع آنها را به طور اجمالی مورد بررسی قرار دهیم: در ساختار اجتماعی ایران، روحانیت تشیع، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در این ساختار، مناسبات روحانیت با مردم، در ارتباط با مصالح جامعه، از جهت مثبت و منفی اهمیت خاصی داشته و یکی از عوامل اساسی، در مبارزات ملی و مقاومتهاي مردمی بوده است.

شناخت و تحلیل مواضع روحانیون و شخصیتهای مذهبی، در ادوار مختلف مستلزم بررسی وسیع و همه‌جانبه است؛ روحانیون ایران از ماجرای «تبآکو» تا انقلاب ۱۳۵۷ نقش دوگانه ایفا کرده‌اند و گاه، در مقابل یکدیگر موضع گرفته‌اند؛ در حالی که یک جناح طرفدار جنبش‌های ملی و ضد امپریالیستی بود، جناح دیگر با دربار، امپریالیسم و ارتیاع همکاری کرده است.

در جریان نهضت ملی شدن نفت و طرد استعمار بریتانیا در سال ۱۳۲۹ نیز مراجع و روحانیون، مواضع مختلفی انتخاب کردند؛ شماری نسبت به مسائل سیاسی بی‌تفاوت ماندند؛ گروهی کوچک ولی متند و قدرتمند، علمای درباری بودند که ارکان استبداد و ارتیاع محسوب می‌شدند؛ گروهی دیگر علماء و روحانیونی بودند که تقوی و تعهد دینی و ملی داشتند. اینان یا به جنبش پیوستند و یا از آن حمایت کردند.

از اواسط دهه ۱۳۳۰ در میان مراجع و روحانیون، چهار جناح مشخص تشخیص داده شد؛ نخست جناح سنتی محافظه‌کار، که نمایندگان آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله سید محمد بهبهانی بودند. آنها ضمن طرفداری از رژیم سلطنتی و قانون اساسی، مخالف سلطه و خودکامگی شاه بودند، همچنین برنامه اصلاحات ارضی و آزادی زنان را مغایر با اصول شرع می‌دانستند. جناح دوم با گرایش ضد استبدادی که نمایندگان مشخص آن

آیت‌الله میلانی، آیت‌الله محلاتی و خوانساری بودند. اینان اجرای اصلاحات اجتماعی را در چارچوب اصول شرع اسلام تأیید می‌کردند و خواستار اجرای کامل قانون اساسی بودند.

جناح سوم دموکراتیک و کم و بیش رادیکال بود. آیت‌الله سید رضا زنجانی و آیت‌الله سید محمود طالقانی، مشخصترین نماینده این جناح بودند، از مصدق و آرمانهای او پشتیبانی می‌کردند. برنامه انقلاب سفید را فریبکارانه می‌دانستند و با آن مخالف بودند و تا آخرین نفس، به مبارزه علیه رژیم ادامه دادند.

چهارمین جناح، انقلابی، ضد سلطنت و خواستار ایجاد حکومت اسلامی بود. رهبری این جناح را آیت‌الله روح‌الله خمینی به عهده داشت. آیت‌الله خمینی فقط در چارچوب اعتراض به برنامه رفورم دستگاه اکتفا نکرد. وی، دیکتاتوری رژیم و شخص محمد رضا شاه را مورد حمله قرارداد و ادامه این مقاومت اساس کسب شهرت و معروفیت ایشان شد. هنگامی که دیگر جناحهای مذهبی عقب‌نشینی کردند و عملأً او را تنها گذاشتند، بر جستگی چهره آیت‌الله خمینی از دیگران ظاهر شد. سخنرانیهای او در قم برصد رژیم به قدری صریح و تند بود که منجر به تبعید وی گردید. سرانجام چون صریع‌ترین و قاطع‌ترین شیوه مبارزه و مقاومت از سوی او ارائه شد، رهبری بلا منازع روحانیت مبارزرا بدست گرفت.

اندر بلای سخت پدیده آید
فرز و بزرگ مردی و سالاری

رود کی

قیام ۱۵ خر

www.KetabFarsi.Com

بخش اول

اشاره

برنامه «انقلاب سفید» که روز ششم بهمن ۱۳۴۱ (۲۶ ژانویه ۱۹۶۳) به همه‌پرسی گذارده شد شامل شش اصل به شرح زیر بود:

۱) الغای رژیم ارباب رعیتی با تصویب طرح اصلاحات ارضی ایران براساس لایحه اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۴۰ دیماه ۱۹ و ملحقات آن.

۲) تصویب لایحه قانون ملی کردن جنگلها در سراسر کشور.

۳) تصویب لایحه قانون فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی.

۴) تصویب لایحه قانون سهمیم کردن کارگران در منافع کارگاههای تولیدی و صنعتی.

۵) لایحه اصلاحی قانون انتخابات.

۶) لایحه ایجاد سپاه دانش به منظور اجرای تعليمات عمومی و اجباری.

این همه‌پرسی، در حالی که همه رهبران اپوزیسیون در زندان بودند، در محیط اختناق انجام گرفت و بنا بر ادعای دولت ۹۹/۹ در صد واجدین شرایط به آن رأی مثبت دادند. طی سالهای بعد، چند اصل دیگر به اصول ششگانه فوق افزوده شد.^۱

دولت ایالات متحده آمریکا، اعلام اصول شش ماده‌ای انقلاب سفید شاه را با رضایت کامل استقبال کرد و از اقدام محمد رضا شاه، در زمینه «رفع مخاطرات احتمالی علیه رژیم از سوی نیروهای عوامگریب و ضدغیری...» پشتیبانی کرد.

در یادداشت سری معاون وزارت خارجه آمریکا، مورخ ۲۱ ژانویه ۱۹۶۳ (پنج روز قبل از همه‌پرسی ۶ بهمن ۱۳۴۱) به اهمیت نقش ایالات متحده، در پشتیبانی از

۱. این اصول عبارت بودند از: ۱) ایجاد سپاه بهداشت برای خدمات پزشکی در روستاهای ۲) ایجاد سپاه ترویج برای آموزش شیوه کشاورزی مدرن ۳) ایجاد خانه‌های انصاف در روستاهای ۴) ملی کردن منابع آب کشور ۵) اجرای برنامه نوسازی روستاهای شهرها ۶) اجرای اصلاحات اداری.

اقدامات سیاسی - اقتصادی محمد رضا شاه اشاره شده است:

«... در تعقیب اقدامات مثبت ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۶۱ و گامهایی که در جهت مقابله با تهدید بحران اقتصادی ایران برداشته شد، شاه را تشویق نمود که فراتر از نقش خود در قانون اساسی عمل کند و با کاهش حجم نیروهای نظامی، قدرت و کارایی آن را افزایش دهد. همچنین با اجرای برنامه رفورم اجتماعی و اقتصادی، مخاطرات احتمالی براندازی رژیم را، که ناشی از هرج و مرج و منجر به فزایندگی قدرت عوام‌فریبانه نیروهای ضدغربی خواهد شد، دفع کند.»*

به هنگام اعلام «انقلاب سفید» ظاهرآ همه چیز بر وفق مراد محمد رضا شاه بود؛ از واشنگتن «کارت بلانش» گرفته بود. به شور ویها تزدیک شده بود و در سپتامبر ۱۹۶۲ به آنها قول داده بود به غرب اجازه ایجاد پایگاه موشکی در ایران را نخواهد داد. در مقابله با مخالفان داخلی، رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی را به زندان انداخته بود. حزب توده، که قدرت و اعتباری نداشت با مشاهده بهبود روابط شوروی و ایران، دچار سرگشتنگی شده بود. گرایش سنتی مذهبی با گفتار و پخش اعلامیه‌های پراکنده، علیه اصلاحات ارضی و حقوق و آزادی، در برابر تبلیغات وسیع و پرسرو صدای رژیم، کاربرد نداشت. شاه، به همه حرکتها مخالف، بر چسب «ارتعاع سیاه»، «توطئه فثودالها» و «ناسیونالیسم منفی» زده بود. بدین‌سان همه راهها را برای یکه‌تازی خود، هموار ساخته بود.

* *

مقاومت روحانیون

پس از پخش خبر تصویب لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی، در کابینه علم، مقاومت و مبارزه روحانیون با تلگرام چند تن از علمای قم به شاه، در اعتراض به تصویب‌نامه مزبور در روز ۱۷ مهر ۱۳۴۱ و سپس تلگرام آیت‌الله روح‌الله خمینی به نخست وزیر در ۲۸ مهرماه اوج گرفت.

در تلگرام آیت‌الله خمینی به دولت گفته شده بود:

2. Memorandum; William H. Bruback to McGeorge Bundy, Jan. 21, 1963, Vice Presidential Security File, Government Agencies, State Department, 1961—1963, Box 12, Lyndon B. Johnson Presidential Library, Austin, Tex.

«... در تعطیل طولانی مجلسین دیده می‌شود دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع اقدس و مباین صریح قانون اساسی است. مطمئن باشد تخلف از قوانین اسلام و قانون اساسی و قوانین موضوعه مجلس شورای ملی برای شخص جنابعالی و دولت ایجاد مسؤولیت شدید در پیشگاه مقدس خداوند قادر قاهر و نزد ملت مسلمان و قانون خواهد کرد [...] در خاتمه یادآور می‌شود که علمای اعلام ایران و عتبات مقدسه و سایر مسلمین در امور مخالف با شرع ساكت نخواهند ماند...»^۳

متعاقب این تلگرام، آیت‌الله خمینی در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۴۱ طی تلگرامی به شاه، اسدالله علم نخست وزیر را به باد انتقاد و حمله گرفت:

«... با آنکه به آقای اسدالله علم در این بدعتی که می‌خواهد در اسلام بگذارد تبه دادم و مفاسدش را گوشزد کردم، ایشان نه به امر خداوند قادر گردن نهادند و نه به قانون اساسی و قانون مجلس اعتقدند و نه به نصیحت علمای اعلام توجه نمودند [...] آقای علم از نشر افکار عمومی در مطبوعات و انعکاس تلگرافات مسلمین و اظهار تظلم آنها به اعلیحضرت و علمای ملت جلوگیری کرده و می‌کند و برخلاف قانون اساسی، مطبوعات کشور را مختنق کرده به وسیله مأمورین در اطراف، ملت مسلمان را که می‌خواهند عرض حال خود را به اعلیحضرت و علمای ملت برسانند ارعاب و تهدید می‌کند. آقای علم تخلف خود را از قانون اسلام و قانون اساسی اعلام و بر ملا نموده. آقای اسدالله علم گمان کرده با تبدیل کردن قسم به قرآن مجید «به کتاب آسمانی» ممکن است قرآن کریم را از رسمیت انداخت و «اوستا» و انجیل و بعضی کتب ضاله را، فرین آن، یا به جای آن قرار داد [...] اینجانب به حکم خیرخواهی برای ملت اسلام، اعلیحضرت را متوجه می‌کنم به اینکه اطمینان نفرمایند به عناصری که با چاپلوسی و اظهار چاکری و خانه‌زادی می‌خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده به اعلیحضرت نسبت دهند [...] انتظار ملت مسلمان آن است که با امر اکید، آقای علم را ملزم فرماید از قانون اسلام و قانون اساسی تبعیت کند و از جسارتی که به ساحت مقدس قرآن کریم نموده استغفار نماید، والا ناگزیرم در نامه سرگشاده به اعلیحضرت، مطالب دیگری را تذکر دهم...»^۴

۳. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، نگارش سید حمید روحانی (زیارتی) انتشارات راه امام، ۱۳۶۵، صفحات ۱۵۲ تا ۱۵۴.

۴. همان کتاب، صفحات ۱۵۵ تا ۱۵۷.

علم، نخست وزیر، یکماه و نیم بعد، تلگرامی برای سه تن علمای قم (گلپایگانی، نجفی و شریعتمداری) فرستاد و از پاسخ به تلگرام آیت‌الله خمینی خودداری کرد. در پیام علم گفته شده بود «نظریه دولت در مسئله شرط اسلامیت برای انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان انجمنهای ایالتی و ولایتی، همان نظریه علمای اعلام است.» در مورد سوگند، گفته بود «سوگند امانت و صداقت در کارها و مصالح عمومی با قرآن مجید است. در مسئله شرکت بانوان در انجمن‌های ایالتی و ولایتی، دولت نظر آقایان را به مجلسین تسلیم می‌کند و منتظر تصمیم مجلسین است.»

مخالفت با رفراندوم

روز ۲ بهمن ۱۳۴۱ آیت‌الله خمینی طی اعلامیه‌ای که در تهران و شهرستانها پخش شد، رفراندوم را خلاف اصول و قانون، و اجباری دانست و آن را تحریم کرد. در این بیانیه گفته شده بود «در قوانین ایران، رفراندوم پیش‌بینی نشده است و تاکنون سابقه نداشته جز یک مرتبه، آن هم از طرف مقاماتی غیرقانونی اعلام شد. [...] چرا آن وقت این عمل غیرقانونی بود و امروز قانونی است؟...»^۵

روز ۴ بهمن، شاه به عنوان زیارت و درحقیقت برای قدرتمنایی وارد قم شد و پس از انجام مراسم زیارت، در فلکه آستانه، نطقی ایراد کرد و مخالفین مذهبی را مورد حمله قرارداد. بخشی از سخنان او بدین شرح بود:

«... یک عده نفهم و قشری که مقر آنها تکا (نخورده)، همیشه سنگ در راه ما می‌انداختند [...] ارجاع سیاه اصلاً نمی‌فهمد و از هزار سال پیش تاکنون فکرش تکان نخورده. او فکر می‌کند زندگی عبارت از این است که چیزی یا مالی به ظلم و بی‌کاری و بطالت و یا از این قبیل به دست آورد و غذایی بخورد و سربه بالین بگذارد [...] ولی مفتخاری دیگر از بین رفته است. در لوایح ششگانه برای همه فکر مناسبی شده است [...] اما چه کسانی با این مسائل مخالفت می‌کنند؟ ارجاع سیاه، کسان نفهمی که درک ندارند و بدنیت هستند. مخربین سرخ تصمیمشان روشن است و اتفاقاً کینه من نسبت به آنها کمتر است. او علناً می‌گوید من می‌خواهم مملکت را تحویل خارجی بدهم، دروغ و تزویر در کارش نیست....»

۵. منظور رفراندوم مرداد ۱۳۴۲ دولت مصدق در مورد انحلال مجلس هفدهم است.

۶. همان کتاب، صفحات ۲۳۰ و ۲۳۱.

سپس شاه میلیون را به باد حمله گرفت و از جمال عبدالناصر و رژیم او انتقاد کرد و گفت:

«... در این ۲۲ سال سلطنت من آنها چه کرده‌اند؟ در واقعه آذربایجان کجا بودند؟ همینها بودند که چند روز پیش در تهران، جمعیت کوچک و مضمونی از یک مشت بازاری احمق ریشو، در بازار راه انداختند که سرو صدا بکنند. همینها بودند که رفتند با پیشه‌وری ائتلاف کردند و با او شراب خوردند^۷ [...] سرمشق این بدجختها حکومت مصر است. حکومت مصر که همه اعمالش برخلاف ماست [...] ما، پانزده میلیون دهقان را صاحب زمین کردیم، ولی لیدر آقایان عبدالناصر مصری، حداقل پانزده هزار زندانی سیاسی دارد [...] اینها صد برابر خائنتر از حزب توده هستند...»^۸

محمد رضا شاه از لحاظ نظامی و سیاسی در موضع استواری قرار داشت. وی، همه مخالفان و نیروهای اپوزیسیون را، جز جامعه سنتی مذهبی و روحانیون، از صحنه خارج کرده بود و اکنون در صدد سرکوب این گروه برآمده بود.

شاه در طول بیست و دو سال زمامداری خود، هیچ گاه با جامعه روحانی و مذهبی درگیر نشده بود. او با تظاهر به دینداری و شعار اسلامی، و نیز به طرق مختلف، با مراجع و علمای مذهبی کنار آمده بود، حتی در مواردی مورد تأیید و حمایت برخی از آنها قرار گرفته بود. در گرمگرم مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت و در جریان رویارویی با دکتر محمد مصدق، در اسفند ۱۳۳۱ آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، با نفوذ چشمگیری که در میان جامعه مذهبی و بازار و کسبه داشت جانب شاه را گرفت و مانع سفر او به خارج از کشور گردید.^۹ آیت الله بروجردی نیز بازگشت شاه را به ایران، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و فرار شاه به بغداد و رُم تبریک گفته بود. ولی شاه با همه مهارتش در اعمال سیاست فریب و سرکوب، در ارزیابی عامل مذهب و درجه نفوذ آن در جامعه ایران اشتباه کرده بود، همچنین شایستگی، قدرت و مهارت آیت الله خمینی را در بسیج و رهبری مردم، و به حرکت درآوردن توده‌ها، دست کم گرفته بود.

۷. منظور شرکت حزب ایران در دولت قوام السلطنه در سال ۱۳۲۴ در جریان غائله پیشه‌وری است.

۸. روزنامه کیهان، ۴ بهمن ۱۳۴۱.

۹. رجوع کنید به: جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتا...، چاپ ششم، صفحات ۲۶۱ تا ۲۶۷.

از آغاز سال ۱۳۴۲ بحران روابط بین دولت و جامعه مذهبی قم، شدت یافت. روز دوم فروردین گروهی از مأمورین پلیس و ساواک به مدرسه فیضیه قم یورش برداشت و جمعی از طلاب را مضروب و مجروح کردند، چند تن نیز کشته شدند.^{۱۰} آیت الله خمینی، طی تلگرامی به عنوان علمای تهران، در تشریع حمله به مدرسه فیضیه، شاه را به باد حمله گرفت:

«... حمله کماندوها و مأمورین انتظامی دولت با لباس مبدل در معیت و پشتیبانی پاسبانها به مرکز روحانیت، خاطرات مغول را تجدید کرد [...] اینان با شعار شاهدوستی به مقدسات مذهبی اهانت می‌کنند. شاهدوستی یعنی غارتگری، هتك اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین، تجاوز به مرکز علم و دانش. [...] من به نام ملت از آقای علم، شاغل نخست وزیری استیضاح می‌کنم. من اکنون قلب خود را برای سرنیزه‌های مأمورین شما حاضر کرده‌ام...»^{۱۱}

علماء و روحانیون تهران و دیگر شهرستانهای ایران، طی بیانیه‌ای حمله به مدرسه فیضیه را محکوم کردند.

با فرا رسیدن ماه محرم، بحران شتاب بیشتری گرفت. دولت نیز نگران وقوع حوادثی در روزهای عزاداری بود. شهربانی تهران، طی اعلامیه‌ای گفته بود:

«انجام مراسم سوگواری مشروع که با موازین اسلام تطبیق نماید با رعایت نظم و ترتیب کامل انجام خواهد گردید، لیکن اعمال و تظاهراتی که شرع مقدس نیز آنها را تجدید نفرموده است به کلی ممنوع و به مأمورین انتظامی دستور جلوگیری داده شده است...»^{۱۲}

آیت الله خمینی به منظور مقابله با رژیم و برگزاری هرچه باشکوهتر مراسم عزاداری در بیانیه‌ای خطاب به وعظ و گویندگان، توصیه کرده بود از تهدید دستگاه نهراسند، وظیفه دینی خود را انجام دهند و مردم را از خطر اسرائیل و عمال آن آگاه سازند:

۱۰. تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد دوم، سید جلال الدین مدنی، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲، صفحات ۳۵ و ۳۶.

۱۱. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، صفحات ۳۷۲ و ۳۷۳.

۱۲. روزنامه کیهان، سورخ ۵ خرداد ۱۳۴۲.

«.... فرضه دینی خود را ادا کنید و از سید مظلومان، فدایکاری در راه احیاء شریعت را فرا گیرید. از توهمندی روز حبس و زجر نترسید. آقایان بدانند که خطر امروز برای اسلام، کمتر از خطر بنی امیه نیست. دستگاه جبار با تمام قوا، به اسرائیل و عمال آنها (فرقه ضال و مضله) همراهی می‌کند [...] خطر اسرائیل و عمال آن را به مردم تذکر دهید، سکوت در این ایام، تأیید دستگاه جبار و کمک به دشمنان است....»^{۱۳}



امیر اسدالله علم

۱۳. مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی از نیمه دوم ۱۳۴۱ تا هجرت به پاریس (۱۱ مهر ۱۳۶۷). گردآورنده م. دهنوی، انتشارات چاپخشن، ۱۳۶۰، صفحات ۵۵-۵۶.

بخش دوم

نطق تاریخی آیت‌الله خمینی

روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ به مناسبت عاشورای محرم ۱۳۸۳، آیت‌الله خمینی، در معیت چند تن از روحانیون، در صدد برآمدند به مدرسه فیضیه بروند و برای مردم سخنرانی کنند. کوشش رژیم برای منصرف ساختن ایشان از سخنرانی روز عاشورا به نتیجه نرسید. مقارن عصر، آیت‌الله خمینی، در حالی که هزاران تن، با فریاد «خمینی، خمینی» او را مشایعت می‌کردند، وارد مدرسه فیضیه شد. مقارن ساعت پنج بعدازظهر، به منبر رفت و بیانات تاریخی خود را ایراد کرد. به لحاظ اهمیت این نطق و تأثیر آن در جامعه و تحولات شگرفی که در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران به وجود آورد، عیناً نقل می‌شود:^۱

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحيم الآن عصر عاشوراست... گاهی که وقایع روز عاشورا را از نظر می‌گذرانم این سؤال برایم پیش می‌آید که اگر بنی امیه و دستگاه یزید بن معاویه تنها با حسین سر جنگ داشتند آن رفتار وحشیانه و خلاف انسانی چه بود که در روز عاشورا نسبت به زنده‌ای بی‌پناه و اطفال بی‌گناه مرتکب شدند؟! زنان و کودکان چه تقصیر داشتند؟ طفل ۶ ماهه حسین چه کرده بود؟ (گریه حضار) به نظر من آنها با اساس کار داشتند بنی امیه و حکومت یزید با خاندان پیغمبر مخالف بودند بنی هاشم را نمی‌خواستند و غرض آنها از بین بردن این شجره طیبه بود همین سؤال اینجا مطرح می‌شود که دستگاه جبار ایران با مراجع سر جنگ داشت، با علماء اسلام مخالف بود به قرآن چکار داشتند به مدرسه فیضیه چکار داشتند به طلاب علوم دینیه چکار داشتند؟ به سید ۱۸ ساله ما چکار داشتند (گریه حضار) سید ۱۸ ساله ما به شاه چه کرده بود؟ به دولت چه کرده بود؟ به دستگاه جبار چه کرده بود؟ (گریه شدید جمعیت) به این نتیجه می‌رسیم که اینها با اساس کار دارند، با اساس اسلام و روحانیت مخالفند، اینها نمی‌خواهند این اساس موجود باشد، اینها نمی‌خواهند صغیر و کبیر ما موجود باشد اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت علماء اسلام باشند، اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت دانشمند باشد،

۱. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، صفحات ۶۵-۴۵۶.

اسرائیل به دست عمال سیاه خود مدرسه فیضیه را کوپید، ما را می‌کوپید، شما ملت را می‌کوپید، می‌خواهد اقتصاد شما را قبضه کند، می‌خواهد تجارت و زراعت شما را از بین ببرد، می‌خواهد ثروتها را تصاحب کند، اسرائیل می‌خواهد به دست عمال خود آن چیزهایی را که مانع هستند، آن چیزهایی را که مسد راه هستند از سر راه بردارد. قرآن مسد راه است باید برداشته شود، روحانیت مسد راه است باید شکسته شود، مدرسه فیضیه و دیگر مراکز علم و دانش مسد راه است باید خراب شود، طلاب علوم دینیه ممکن است بعدها مسد راه بشوند باید کشته شوند، از پشت بام پرت شوند، باید سر و دست آنها شکسته شود، برای اینکه اسرائیل به منافع خودش بر سد دولت ایران به تعیت از اغراض و نقشه‌های اسرائیل به ما اهانت کرده و می‌کند.

شما اهالی محترم قم ملاحظه فرمودید آن روز که آن رفراندوم غلط، آن رفراندوم مفتخض انجام گرفت، آن رفراندومی که برخلاف مصالح ملت ایران بود با زور سربزه اجرا شد، در کوچه‌ها و خیابانهای قم، در مرکز روحانیت، در جوار فاطمه معصومه (ع) مشتبث ارادل و او باش را راه انداختند، در اتوبیلها نشاندند و گفتند مفتخری تمام شد! پلوخوری تمام شد! آیا این طلاب علوم دینیه که لباب عمرشان را، موقع نشاطشان را در این حجرات می‌گذرانند و ماهی ۴۰ الی صد تومان بیشتر ندارند مفتخرند؟ ولی آنها بی که یک قلم در آمدشان هزار میلیون تومان است مفتخر نیستند؟ آیا ما مفتخریم که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم ما وقتی که از دنیا می‌روند همان شب آقازاده‌هایش شام نداشتند (گریه جمعیت) ما که مرحوم بروجردی ما وقتی که از دنیا می‌رونند ششصد هزار تومان (بابت شهریه حوزه‌ها) قرض باقی می‌گذارند ایشان مفتخرند؟ ولی آنها بی که بانکهای دنیا را از دسترنج مردم فقیر انباشته‌اند، کاخهای عظیم را روی هم گذاشته‌اند باز هم ملت را رها نمی‌کنند و باز هم دنبال این هستند که منافع این کشور را به جیب خود و اسرائیل برسانند مفتخر نیستند؟ باید دنیا قضاوت کند، باید ملت قضاوت کند که مفتخر کیست؟!... من به شما نصیحت می‌کنم، ای آقای شاه؛ ای جناب شاه؛ من به تو نصیحت می‌کنم، دست از این اعمال و رویه بردار، من میل ندارم که اگر روزی اربابها بخواهند تو بروی مردم شکرگزاری کنند، من نمی‌خواهم تو ممثل پدرت بشی.

شما ملت ایران به یاد دارید، پیرمردها، ۴۰ ساله‌ها حتی ۳۰ ساله‌هایتان نیز یاد دارند که در جنگ دوم جهانی سه دولت اجنبي به ما حمله کردند، سوری و انگلستان و آمریکا به ایران ریخته مملکت ما را قبضه کردند اموال مردم در معرض تلف بود نوامیس مردم در معرض هتک بود، لکن خدا می‌داند مردم خوشحال بودند که پهلوی رفت! من نمی‌خواهم تو این طور باشی، من میل ندارم تو ممثل پدرت بشی،

نصیحت مرا بشنو، از روحانیت بشنو، از علماء اسلام بشنو، اینها صلاح ملت را می‌خواهند اینها صلاح مملکت را می‌خواهند. از اسرائیل بشنو، اسرائیل به درد تو نمی‌خورد. بد بخت بیچاره، چهل و پنج سال از عمرت میره یک کمی تأمل کن بک کمی تدبر کن، یک قدری عوایب امور را ملاحظه کن، کمی عبرت بگیر، عبرت از پدرت بگیر، اگر راست می‌گویند که تو با اسلام و روحانیت مخالفی بد فکر می‌کنی، اگر دیگر که می‌کند به دست تو می‌دهند در اطراف آن فکر کن، چرا بی تأمل حرف می‌زنی؟ آیا روحانیت نجس است؟ اگر اینها حیوان نجس هستند چرا این ملت دست آنها را می‌بوسد؟ آیا ما حیوان نجس هستیم؟! (گریه جمعیت) خدا کند که مراد تو از این جمله که (اینها مثل حیوان نجس هستند) علما و روحانیت نباشد و گرنه تکلیف ها با تومشکل می‌شود و تکلیف تو مشکلتر می‌گردد نمی‌توانی زندگی کنی، ملت نمی‌گذارند که به این وضع ادامه دهی، آیا روحانیت و اسلام ارتیاع سیاه است؟ لکن تو مرتاجع سیاه انقلاب سفید کردی؟ انقلاب سفید به پا کردی؟ چه انقلاب سفیدی کرده‌ای؟ چرا این قدر می‌خواهی مردم را غافل کنی؟ چرا مردم را این قدر تهدید می‌کنی؟

امروز به من خبر دادند که عده‌ای از وعاظ و خطباء تهران را برده‌اند سازمان امنیت و تهدید کرده‌اند که از سه موضوع حرف نزنند: ۱) از شاه بدگویی نکنند. ۲) به اسرائیل حمله نکنند. ۳) نگویند که اسلام در خطر است و دیگر هرچه بگویند آزادند. تمام گرفتاریها و اختلافات ما در همین سه موضوع نهفته است. اگر از این سه موضوع بگذریم دیگر اختلافی نداریم و باید دید که اگر ما نگوییم اسلام در معرض خطر است، آیا در معرض خطر نیست؟ اگر ما نگوییم شاه چنین و چنان است آیا آن طور نیست؟ اگر ما نگوییم اسرائیل برای اسلام و مسلمین خطرناک است آیا خطرناک نیست؟ و اصولاً چه ارتباطی و تناسبی بین شاه و اسرائیل است که سازمان امنیت می‌گوید از شاه صحبت نکنید، از اسرائیل نیز صحبت نکنید؟ آیا به نظر سازمان امنیت شاه اسرائیلی است؟ آیا به نظر سازمان امنیت شاه یهودی است؟!

آقای شاه! شاید اینها می‌خواهند تو را یهودی معرفی کنند که من بگویم کافری تا از ایران بیرونست کنند و به تکلیف تو برسند؟! تو نمی‌دانی اگر یک روز صدایی در بیااید، ورق برگردد هیچ کدام از اینها که اکنون دور تورا گرفته‌اند با تورفیق نیستند. اینها رفیق دلارند، اینها دین ندارند اینها وفا ندارند، دارند همه چیز را به گردن توی بیچاره می‌گذارند، آن مرد که حالا اسم او را نمی‌برم آنگاه که دستور دادم گوش او را ببرند نام او را نمی‌برم (احساسات شدید مردم) آمد به مدرسه فیضیه و سوت کشید کاماندوها اطراف او مجتمع شدند، فرمان حمله داد بریزید، بگویند، تمام حجرات را غارت کنید، همه

آیت الله خمینی در مسیر راه برای ایجاد سخنرانی معروف روز عاشورای ۱۴۰۱





سخنرانی آیت الله خمینی در روز عاشورا ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه تم

چیز را از بین ببرید، وقتی که از او می پرسی که چرا این جنایات را کردید، می گوید شاه گفته است، فرمان ملوکانه است که مدرسه فیضیه را خراب کنیم اینها را بکشیم، نابود کنیم!

مطلوب خیلی زیاد است بیشتر از آنها است که شما تصور می کنید، حقایقی در کار است، مملکت ما، اسلام ما، در معرض خطر است، آن چیزی که در شرف تکوین است سخت ما را نگران و متأسف ساخته است از وضع ایران، از وضع این مملکت خراب از وضع این هیئت دولت و از وضع این سردمداران حکومت نگران و متأسف هستیم و از خداوند بزرگ اصلاح امور را خواهانیم.»

در این سخنرانی، که به زبان ساده ایراد شد و درک آن برای مردم کوچه و بازار بسیار آسان بود، محمد رضا شاه، برای نخستین بار از سوی یک شخصیت روحانی مورد سؤال، انتقاد، سرزنش و حمله قرار گرفته بود. غول وحشت و هراسی که نام شاه طی سالهای متتمادی در اذهان جای داده بود، درهم شکسته شد. آیت الله روح الله خمینی در حضور دهها هزار تن مستمع، شاهنشاه را «آفای شاه!» «تو!» «بیچاره!» «بد بخت!» خطاب کرده بود! بت بزرگ سخت ضربه خورده بود، اقتدار رژیم کودتا و ترس و وحشتی که از سازمان امنیت مخوف او، در اذهان وجود داشت، آسیب دیده بود....

به گمان ما، نطق روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ آیت الله خمینی، نقطه عطفی است در تاریخ معاصر ایران، نمودی است از یک حرکت پهلوانی و واکنش شدیدی است در برابر ستمگریهای محمد رضا شاه.... بپذیریم، یا نپذیریم، سخنان آن روز آیت الله خمینی، رژیم شاهنشاهی را تکان داد. سخت هم تکان داد و شمارش معکوس از همان روز شروع شد. ابعاد ماجرا، وسیعتر از آن بود که بتوان از راه تهدید، یا وعده و وعید، با آن مقابله کرد.

شاه، به شیوه معمول، و با اتكاء به پشتیبانی آمریکا، در برابر این تهدید، به سیاست خشونت و سرکوب متول شد و دستور بازداشت آیت الله خمینی را صادر کرد.